[illegible]

[illegible]

[illegible]

7

مالک این کتاب

باطل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

آمده که هرگز زبان قلم رو به ادای شکر منعمی نخواهد بود که جواهر آبدار معانی او در رشتهٔ

لطیفه ۱۲

الفاظ برای سخن سنجان دلیت نهاده و راه آوردی جز در و سزاوار تشکر حضرت مرتضی [illegible]

تحفه ۱۲۰

مصدر مشتقات بدیع نسبت بجنابش [illegible] افتاده بعد ازین چون نسخه‌ها [illegible]

بزرگان سابق تمام بجمیع معنا و تصرفات مصرف گردید هر یک بنظر با معانی [illegible]

اصلی ست اختیار طرز جدید کوشیده و بعضی از آنها بهای مطبوع این زمان [illegible]

شد لهذا کارگزاران مطبعه محمدیه که بنای کارشان بر تفتیش و تنقیح است بکتب معتبره رجوع آورده

و ران [illegible] بود مجال داشتند و باشاره [illegible] قابل حذف نمود لحو و تبدیلش پرداخته [illegible]

محشی نموده و تنقیح الفاظ با تمام رسانیدند [illegible] ۱۲۶۴

طبع [illegible] عالم امکان [illegible] خطاست [illegible]

صرف کبیر

آمدن	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی			آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم

[illegible]

صرف اکبر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	آینده	[illegible]				
مصدر [illegible]	آوردن				[illegible]	[illegible]
ماضی مطلق مثبت	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق منفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی قریب مثبت	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب منفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی بعید مثبت	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورد[illegible]
ماضی بعید منفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی استمراری مثبت	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آ[illegible]	[illegible]دیم
ماضی استمراری منفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی التزامی مثبت	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی التزامی منفی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماضی تمنائی	آوردی	آوردندی			آوردمی	

[illegible]

[illegible]	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند			آورده شدم	
مضارع معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می [illegible]	می [illegible]	می [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
امر معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	نیاورده شو	نیاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل و مفعول	آورنده	[illegible]	اسم مفعول		[illegible]	[illegible]

تمت صرف صغیر [illegible]

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا		آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش	آراست	می آراید	بیارای	آرایند		آراسته
آرامیدن	آرام پانا	آرام آرامش	آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	آرامیده	[illegible]
آرمیدن	آرام پانا	آرمش	آرمید		•	آرمنده	آرمیده	
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ	آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغند		
آزردن	آزرده ہونا ستانا	آزردگی آزار	آزرد	می آزرد	بیازار	آزارنده	آزرده	آزرده
آزمودن	جانچنا	آزمایش	آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده		[illegible]
آسودن	آرام کرنا آسوده ہونا		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده	آسوده	
آشامیدن	پینا	آشام	آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده		آشامیده
آشفتن آشوفتن مخفف	پریشان کرنا پریشان ہونا	آشوب	آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	آشفته	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز	آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده کرنا آلوده ہونا بھرنا		آغشت				آغشته	آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش	آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده		آفریده

[illegible]

[illegible]

	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آگندن	بهرنا	آگنش آگندگی	آگند	:			.	آگنده
آلائیدن	آلوده کرنا آلوده ہونا	آلایش	آلائید	می آلاید	بیالای	آلائیده		آلائیده
آلودن	آلوده کرنا آلوده ہونا	آلودگی	آلود	[illegible]	[illegible]		آلوده	آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس آماه	آماسید	می آماسد		آماسنده	آماسیده	
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش و آمرز	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آموزش	آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	آموزگار	آموخته
آمودن	بهرنا سنوارنا	آمودگی	[illegible]	[illegible]	بیاموی		آماده	آموده
آمیختن	ملنا ملانا	آمیزش و آمیز	آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	آمیخته	آمیخته
آویختن	لٹکنا لٹکانا	آویزش	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	آویخته	آویخته
آهیختن	کھینچنا		آهیخت		.			آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش و ارز	ارزید	می ارزد	بارز	ارزنده	ارزان	
استادن	کھڑا ہونا	استادگی	استاد	می استد	بایست	استاد		.
استردن	صاف کرنا		استرد			استرنده		استرده

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
افتادن و اوفتادن	گر پڑنا	افتادگی و افت و افتاد	افتاد	می افتد	بیفت		افتاده و افتان	
افراختن	بلند کرنا	افراز	افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده		افراخته
افراشتن	بلند کرنا		افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا	افروز	افروخت	می افروز	بیفروز	افروزنده	افروزان و افروخته	افروخته
افزودن	بڑھنا و بڑھانا	افزایش و افزود	افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	افزون و افزون	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا	افسردگی	افسرد	می افسرد			افسرده	
افشاندن	جھاڑنا و بکھیرنا		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده		افشان و افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده
افگندن	ڈالنا	افگندگی	افگند	می افگند	بیفگن	افگننده		افگنده
انباشتن	پاٹنا و ڈھیر کرنا		انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام	انجامید	می انجامد	بینجام	انجامنده	انجامیده	
انداختن	ڈالنا و پھینکنا	اندازه و انداز	انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده		انداخته
اندوختن و اندوزیدن	جمع کرنا		اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده		اندوخته

اسم مفعول	اسم فاعل سماعی	اسم فاعل قیاسی	امر	حال	ماضی مطلق	حاصل مصدر	معنی مصدر	مصدر
اندوده	اندایشگر	انداینده	بیندای	می انداید	اندود	اندایش	لیپنا ملمع کرنا	اندودن انداییدن
اندیشیده		اندیشنده	بیندیش	می اندیشد	اندیشید	اندیشش	سوچنا	اندیشیدن
انگاریده انگارده		انگارنده	بینگار	می انگارد	انگارد	انگارد	معلوم کرنا	انگاریدن انگاشتن مخفف اول
انگاشته					انگاشت		معلوم کرنا	انگاشتن
انگیخته		انگیزنده	بینگیز	می انگیزد	انگیخت	انگیزش انگیزش	اوٹھانا	انگیختن انگیزیدن
		باب بای موحده						
باخته		بازنده	بباز	می بازد	باخت	باختنی	کھیلنا ہارنا	باختن
باریده	باران و بارنده	بارنده	ببار	می بارد	بارید	بارش و بار	برسنا برسانا	باریدن
بافته		بافنده	بباف	می بافد	بافت	بافت و بافته	بننا	بافتن
	بالان و بالا و بالیده	بالنده	ببال	می بالد	بالید	بالیدگی بالش	زیادہ ہونا جسم کا بڑھنا	بالیدن بالودن
	بایا و بایان و بایسته			می باید	بایست		چاہیے ہونا	بایستن
بخشوده		بخشاینده	ببخشای	می بخشاید	بخشود	بخشایش	بخشنا	بخشودن
بخشیده		بخشنده	ببخش	می بخشد	بخشید	بخشش	بخشنا	بخشیدن

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر						
برآمدن	باہر نکلنا	برآمد	برآمد	برآید	برآ	برآینده	برآمده	
برآوردن	باہر لانا	برآورد	برآورد	می آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اوٹھانا	برداشت	برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده		برداشته
بردن	لیجانا	برد	برد	می برد	ببر	برنده		برده
برشتن	بھوننا		برشت					[illegible]
برگشتن برگردیدن	پھرنا	برگشتگی	برگشت	برمیگردد	برگرد	برگردنده	[illegible]	
بریدن	کاٹنا	برش و برشیش	برید	می برد	ببر	برنده و بریده	[illegible]	بریده
بستن	باندھنا	بندش	بست	می بندد	ببند			[illegible]
بودن	ہونا	بود و بودش و بوش	بود بمخفف	می بود		بوینده	بوده	
بوسیدن	چومنا	بوسه بوسیدگی	بوسید	میبوسد	ببوس	بوسنده		[illegible]
بیختن	چھاننا		بیخت	می بیزد	بیز	بیزنده		[illegible]
بوئیدن	سونگھنا بو دینا	بوی	بوئید	می بوید	ببوی	[illegible]	[illegible]	بوئیده

باب بای فارسی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پاشیدن	چھڑکنا		پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان	پاشیده
پالودن و پالاییدن	چھان کرنا	پالایش	پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھہرنا	پایش	پایید	می پاید	بپای	پاینده	پاییده	
پختن و پزیدن	پکانا	پزش و پختگی	پخت	می پزد	بپز	پزنده	پخته	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیره و پذیرش	پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا و پذیره	پذیرفته و پذیره [illegible]
پرداختن	خالی کرنا	پرداخت	پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	پرداخته	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش	پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش	پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسا و پرسان	پرسیده
پروردن	پالنا	پرورش	پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار	پرورده و پروریده مخفف آن
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	[illegible]	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده	پرهیزگار و پرهیزنده	
پریدن	اڑنا	[illegible]	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران و پریده	
[illegible]			پرانید	می پراند	بپران	پراننده		پرانیده
[illegible]			پرید	می پرد	بپر		پریده	

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پژمردن و پژمردن	کمهلانا		پژمرد			پژمرنده	پژمرده و پژمردگان	
پژوهیدن	ڈھونڈھنا	پژوهش و پژوهیدگی	پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده		پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند	پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده		پسندیده
پنداشتن و پنداریدن	معلوم کرنا	پندار و پنداره	پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا چھپانا	پوشش و پوشیدگی	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	پوشیده	پوشیده
پوشانیدن	پہنانا		پوشانید	می پوشاند	بپوشان	پوشاننده		[illegible]
پوئیدن	دوڑنا	پویش و پوی	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویا	
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش و پیچ	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش	پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده		[illegible]
پیمودن	ناپنا	پیمایش	پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده		پیموده
پیوستن	ملنا و ملانا	پیوند	پیوست	می پیوندد	بپیوند		پیوسته	پیوسته
باب تای فوقانی								
تاختن و تازیدن	دوڑنا و دوڑانا	تازش تاخت	تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	تازان	تاخته

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
تافتن و تابیدن	چمکنا، بتنا	تابش، تاب	تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان و تافته	تافته، تابیده
تپیدن	تڑپنا	تپش و تپاک و تپیه	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپیده، تپان	
تراشیدن	کاٹنا، چھیلنا	تراش	تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده		تراشیده
تراویدن و [illegible]	ٹپکنا	تراو و تراوش و [illegible]	تراوید	می تراود		تراونده	تراویده	
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان و ترسا و ترسیده	
[illegible]	گرم کرنا	تفت، تف	تفت			تفته	تفته	
تفسیدن و [illegible]	گرم ہونا	تفس	تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان و تفسیده	
تنیدن	تننا		تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توان	توانست	می تواند		تواننده	توانا	
باب جیم عربی								
جستن	کودنا	جست	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان، جسته	
جستن	ڈھونڈھنا	جستجو	جست	می جوید	بجو	جوینده	جویا و جویان	جسته
[illegible]	[illegible]	جنبش	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبنده، جنبان	

[illegible]

چوشیدن	اوبلنا	بجوشیدن وجوشش	بجوشید	[illegible]	[illegible]	جوشنده	جوشیده
چوشیدن							

باب جیم فارسی

چربیدن	غالب ہونا	چربش چربو	چربید	می چربد	بچرب	چربنده	چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرید	می چرد	بچر	چرنده	
چسبیدن	لپٹنا	چسبیدگی	چسبید	می چسبد	بچسب	چسبنده	
چشیدن	چکھنا		چشید	می چشد	بچش	چشنده	
چکیدن	ٹپکنا	چک	چکید	می چکد	بچک	چکنده	
چمیدن	چلنا لچکنا	چمش و چم	چمید	می چمد	بچم	چمنده	
چخیدن	چخنا		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

باب خای معجمه

خاریدن	کھجانا	خارش	خارید	می خارد	بخار	خارنده	
خاستن	اوٹھنا	خیز	خاست	می خیزد	بخیز	[illegible]	
خائیدن	چبانا	خاید	خائید	می خاید	بخای	[illegible]	

مصدر	[illegible]	حاصل مصدر	[illegible]	حال	امر	[illegible]	[illegible]	اسم مفعول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		خراشیده و خراشنده هم
[illegible]	[illegible]	خرامش	خرامید	می‌خرامد	بخرام	خرامنده	خرامیده	
[illegible]	[illegible]	خروش	خروشید	می‌خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
[illegible]	[illegible]		[illegible]			خرنده	خریدار	خریده
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	بخز	خزنده	خزان خزیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				خسته	خسته
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خفت	می‌خسبد	[illegible]	خسبنده	خفته و خسبنده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می‌خلد		[illegible]	خلنده و خلیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خموشید	می‌خموشد	بخموش	خموشنده	خموش و خموشیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می‌خمد	بخم	خمنده	خمیده و خمان	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خندید	می‌خندد	بخند	خندنده	خندان و خندیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خوابنده	خوابیده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می‌خواهد	بخواه	خواهنده	خواهان	خواسته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خواندن	پڑھنا		خواند	می خواند	بخوان	خواننده	خوانا	خوانا خوانده
خوردن	کھانا	خورش و خوراک	خورد	می خورد	بخور	خورنده		خورده
خوشیدن	سوکھنا		خوشید	می خشد	بخوش		خوشیده	
خیسیدن	ترہونا		خیسید	می خیسید	بخیس		خیسیده	
			باب دال مهمله					
دادن	دینا	دهش و داد	داد	میدهد	بده	دهنده		داده
داشتن	رکھنا	دارش و داشت	داشت	میدارد	بدار	دارنده	دارا	داشته
دانستن	جاننا	دانش و دانست و دانا منسوب	دانست	می داند	بدان	داننده	دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشید	می درخشد		درخشنده	درخشان	
درفشیدن	چمکنا کانپنا	درفش	درفشید	می درفشد		درفشنده	درفشان	
دروردن	کاٹنا	درو	درود	می درود	بدرود	درونده		درویده
دریدن	پہاڑنا		درید	می درد	بدر	درنده	دراند نوریده	دریده
دزدیدن	چورانا	دزدی	دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	دزد	دزدیده

دمیدن	اوگنا طلوع کرنا پهوکنا	دم وش	دمید	می دمد	بدم	دمنده	دمان دمیده	دمیده
دوختن دوزیدن	سینا	دوخت	دوخت	می دوزد	بدوز	دوزنده	دوزان دوزا	دوخته
دوشیدن	دوهنا		دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا	دو و دوش	دوید	می دود	بدو	دونده	دویده دوان	
دیدن	دیکهنا	دید و دیدار بینش	دید	می بیند	ببین	بینند	بینا	دیده
				باب رای مهمله				
راندن	ہانکنا چلانا		راند	می راند	بران	رانند		رانده
ربودن	اوچک لینا چهینا	ربا	ربود	می رباید	بربا	رباینده		ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشنده	رخشنده رخشان رخشا
رزیدن	رنگنا	[illegible]	رزید	می رزد	برز	رزنده		رزیده
رستن	چهوٹنا	رستگاری	رست					رستگار رسته
رستن	اوگنا		رست				رسته	
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسید	می رسد	برس	رسنده	رسا رسیده	

رشتن	کاتنا	رشت	رشت					رشته
رفتن	جانا چلنا	روش رفت رفتار	رفت	می رود	برو	رونده	روان رفته	رفته
رفتن	بهارنا	روبش رفت	رفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان	رفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رسیدن	پهنچنا	رسش	رسید	می رسد	برس	رسنده	رسیده رسان	
رنجیدن	آزرده هونا	رنجش رنج	رنجید	می رنجد	برنج	رنجیده	رنجان رنجیده	
روییدن	اوگنا		روییده	می روید	بروی	روینده	[illegible]	
رهیدن	چهوٹنا	رهایی	رهید	می رهد	برها	رهنده	رهان	
ریختن ریزیدن	[illegible]	ریزش	ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	ریزان	ریخته
ریدن	هگنا		رید	می رید	[illegible]			
ریسیدن	کاتنا		ریسید	می ریسد	بریس	ریسنده		

باب الزای المعجمه

زادن	جننا	زایش زاد	زاد				زاینده زاد	زاده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
زائیدن	جننا	زایش	زائید	می‌زاید	بزا	زاینده		زائیده
زاریدن	رونا	زارزاره / زاری	زارید	می‌زارد			زار	
زدن	مارنا	زنش / زد	زد	می‌زند	بزن	زننده		زده
زدودن / زداییدن	صیقل کرنا	زدایش	زدود	می‌زداید	بزدای	زداینده		زدوده
زیستن	[illegible]	[illegible]	زیست	می‌زیید	بزی	زنده	زیسته	
باب زای فارسی								
ژولیدن	الجھنا	ژول[illegible]	[illegible]				ژولیده / ژولید	
باب سین مهمله								
ساختن / سازیدن	درست کرنا و بنانا	سازش / سازوساخت	ساخت	می‌سازد	بساز	سازنده		ساخته
ساییدن	پیسنا		سائید	می‌ساید	بسای	ساینده		سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش / سپارسپار	سپرد	می‌سپارد	بسپار	سپارنده		سپرده
سپوختن	چبھونا	سپوخت						[illegible]
سپوزیدن	چبھونا	سپوزش	سپوزید	می‌سپوزد	بسپوز	سپوزنده	[illegible]	سپوزیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
ستاندن	لینا		ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده		ستانده
ستدن	لینا	ستد	ستد					ستده
ستردن	صاف کرنا مونڈنا		سترد	می سترد		سترنده		سترده
ستودن	تعریف کرنا	ستایش و ستا	ستود	می ستاید	بستای	ستاینده		ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیز ستیزش	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	
سرائیدن سرودن	گانا	سرایش و سرود	سرائید و سرود	می سراید	بسرای	سراینده	سرایان	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت	سرشت				سرشته	سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا	سزید	می سزد	[illegible]	سزنده	[illegible]	
سفتن	بیدھنا	سفت	سفت					سفته
سگالیدن	سوچنا	سگال سگالش	سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده		سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده		سنجیده
سوختن	جلنا جلانا	سوخت سوزش	سوخت	می سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان سوخته	سوخته
سودن	گھسنا	سود	سود					سوده

باب شین معجمه

مصدر	معنی	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	فاعل سماعی	اسم مفعول
شاشیدن	پیشاب کرنا	شاش / شاشه	شاشید	می شاشد	بشاش	شاشنده		
شایستن	لائق ہونا		شایست	می شاید	بشای		شایسته شایان	
شپلیدن	نچوڑنا	شپیل	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب	شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان شتابیده	
شدن	ہونا جانا		شد	می شود	بشو	شونده	شده	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	می شوید	بشو	شوینده		شسته
شکستن	توڑنا	شکست شکن	شکست	می شکند	بشکن	شکننده	شکسته	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی شکیب	شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده	شکیبیده شکیبا	
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده	شکوخنده	
شگافیدن	پھٹنا چیرنا	شگاف	شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافنده		شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت	شگفت	می شگفد			شگفته	
شمردن شمریدن	گننا	شمار	شمرد	می شمرد	بشمر	شمرنده		شمرده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
شناختن شناسیدن	پہچاننا	شناخت شناسائی شناس	شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	شناسا	شناخته
شنفتن	سننا	شنفت						شنفته
شنودن	سننا سنوکھنا	شنود شنوائی	شنود	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا	شنوده
شنیدن	سننا سنوکھنا		شنید					شنیده
شوریدن	برہم کرنا برہم ہونا	شورش شور	شورید	می شورد			شورنده	شوریده
باب طای مطبقه								
طپیدن	تڑپنا	طپش	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان طپیده	
طرازیدن	نقش کرنا	طراز	طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده		طرا
طلبیدن	بلانا چاہنا	طلب	طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلب
باب غین معجمه								
غارتیدن	لوٹنا	غارت	غارتید					
غلطیدن	لوٹنا لیٹنا	غلط	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان غلطیده	
غنودن	اونگھنا	غنود غنودگی			بغنو		غنوده	

باب الفاء

معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
گرنا		فتاد	می فتد			فتاده	
بھیجنا		فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده فرسته
[illegible]	فرسودگی	فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	فرسوده	
فرمانا	فرمایش فرمان	فرمود	می فرماید	بفرمای	فرماینده		فرموده
بیچنا	فروخت فروش	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده		فروخته
فریب کھانا	فریبش فریفت	[illegible]	می فریبد	بفریب	فریبنده	فریبنده فریفته فریبا	فریفته
زیادہ کرنا	افزایش	فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده		فزوده
[illegible]	فسردگی	فسرد				فسرده	
[illegible]		فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده		فشانده
[illegible]	فشار	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده		فشرده
[illegible]		فگند	می فگند	بفگن	فگننده		افگنده
سمجھنا	فهم	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	فهمیده	فهمیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
		باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا	کاست یعنے دریغ [illegible]	کاست				کاسته
کاشتن	بونا	کاشت وکار	کاشته	می کارد	بکار	کارنده	
کافتن	کھوڑنا	کاف	کافت	می کافد	بکاف		
کاویدن	کھودنا	کاو وکاوش وکاو	کاوید	می کاود	بکاو	کاونده	
کاهیدن	گھٹنا گھٹانا	[illegible]	[illegible]	می کاهد	بکاه	کاهنده	کاهیده
کردن	کرنا	کردار	[illegible]	می کند	بکن		
گشادن	کھلنا کھولنا	گشایش گشادگی گشاد	گشاد	می گشاید	بگشا	گشاینده	
کشتن	مار ڈالنا	کشش	کشت	می کشد	بکش	کشنده	
کِشتن	بونا	کِشت	کشت				
گشودن	کھلنا کھولنا	گشود	گشود				
کشیدن	کھینچنا	کشش	کشید	میکشد	بکش	کشنده	کشیده
کفیدن	پھٹنا پھاڑنا		کفید	می کفد	بکف		کفیده

حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
	کند	می کند	بکن	کننده		کنده
کوبش کوشش	کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	کوشان کوشا	کوشیده
کوفت	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان	کوفته
باب کاف فارسی						
گدازش گداز	گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	گداخته	گداخته
گذاشت گذار گذارش	گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذرش گذر گذشت	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	گذشته	
گرای گرایش	گرائید	می گراید	بگرای	گراینده	گرائیده	
گرد گردش	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	گردنده گردان	
گرفت گیرش گرفتگی و گیرائی	گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	گیرا	گرفتار گرفته
گروید گرو	گروید	می گرود		گرونده	گرویده	
گریز	گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان گریخته	
گریه گریست	گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	

مصادر	معنی مصادر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]
گزاردن / گزاردن	ادا کرنا	گزارش و گزار	گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	گزار
گزیدن	کاٹ کہانا	گزندگی	گزید	میگزد / میگزاید	بگز / بگزای	گزنده / گزاینده	گزا
گزیدن	چن لینا	گزیدگی گزینش / گزینش	گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	
گساردن و گساریدن	ہضم کہانا		گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	
گستردن و گستریدن	بچہانا	گسترش	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	
گسستن	ٹوٹنا / توڑنا		گسست				
گسیختن	ٹوٹنا / توڑنا		گسیخت	می گسلد	بگسل		
گشتن	پہرنا / ہونا	گردش و گشتگی	گشت	میگردد	بگرد	گردنده	گشت
گفتن	کہنا	گویائی گفتار / گفت و گو گفتگو	گفت	می گوید	بگو	گوینده	گویا
گماشتن	مقرر کرنا		گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده	
گنجیدن	سمانا	گنجایش گنجش / گنجائی	گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده	گنج
گواریدن	ہضم ہونا	گوارا گوارش / گوارائی	گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا

باب لام